

احمد نقیب‌زاده^۱

خلاء ناگهانی حاصل از فروپاشی شوروی در حوزه‌های آسیای مرکزی، خزر و قفقاز بسیار شبیه خلاء در حوزه بالکان همزمان با شکست امپراتوری عثمانی در آغاز قرن ۲۰ می‌باشد. به نظر می‌رسد ائتلاف کشورهای بزرگ در حوزه خزر قطعی است. تغییرات مهمی را در حاکمیت‌های سیاسی و حتی مرزهای کشورهای منطقه شاهد خواهیم بود و حاصل این ائتلاف قدرت‌های بزرگ نابودی رژیم‌های تکرو و ناهمگن است. گفتنی است زمینه‌های این تغییرات از طرف این رژیم‌های منفرد مهیا می‌گردد. به عبارت دیگر، تمامی مقاومت‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی این چنین رژیم‌هایی درهم شکسته خواهد شد و این دولت‌ها جای خود را به دولت‌های ناظمی خواهند داد که حلقه واسط نظام بین‌الملل و نظم اجتماعی درونی باشد.

با فروپاشی شوروی یک خلاء ناگهانی در حوزه‌های آسیای مرکزی، خزر و قفقاز به وجود آمد که مانند حوزه بالکان در پایان قرن نوزدهم و افول امپراتوری عثمانی نظر قدرتهای دیگر را به خود جلب نمود. به قول یک روزنامه‌نگار اهل ژنو «از سواحل دریای سیاه تا مرزهای چین شاهد ظهور یک منطقه‌ای خاکستری هستیم که در آن دولت‌های آسیب‌پذیر ماورای قفقاز و آسیای مرکزی موضوع یک رقابت بی‌امان قرار گرفتند و به دنبال آن عده زیادی از صاحبان مشاغل آزاد، دیپلمات‌ها، مشاورین و به‌ویژه شرکت‌های نفتی متوجه جاذبه‌های ثروت و قدرت در این منطقه شدند»^(۱) همان‌طور که این روزنامه‌نگار اشاره می‌کند تنها خلاء قدرت و مسایل امنیتی نبود که نظر دولت‌های دیگر را به این منطقه ناآرام جلب نمود بلکه ثروت‌های نهفته یا دست‌کم گمان وجود چنین ثروتی در این منطقه نیز وسوسه برانگیز بود.

۱. آقای دکتر احمد نقیب‌زاده استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

همه این تلاش‌ها از این نکته سرچشمه می‌گیرد که کشورهای تازه به استقلال رسیده هیچ‌کدام به تنهایی یا با اتحاد با یکدیگر قادر به تأمین امنیت خود و پر کردن خلاء نظامی و سیاسی ناشی از فروپاشی شوروی نیستند. علاوه بر این موزائیکی از قومیت‌ها و گویش‌های گوناگون^(۲)، زمینه مناسبی برای دامن زدن به کشمکش‌ها و به تبع آن حضور بیگانگان در این منطقه فراهم می‌آورد که ثبات سیاسی را به رؤیایی دست‌نیافتنی تبدیل می‌کند و کشورهای کوچک منطقه را نیازمند حمایت قدرت‌های بزرگ می‌سازد. از سوی دیگر قدرت‌های منطقه‌ای یا جهانی که علاقه‌مند به مداخله در این مناطق هستند هر یک از زاویه منافع ملی و امنیتی خود به این منطقه نگاه می‌کنند. پاره‌ای به دنبال منافع اقتصادی و پاره‌ای دیگر نگران مسایل امنیتی و به دنبال تدوین یک استراتژی درازمدت و زمینه‌سازی سلطه همه‌جانبه خود هستند.

۱. موضوع کشمکش

عمده‌ترین عاملی که حوزه دریای خزر را به کانون کشمکش‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی تبدیل می‌کند منابع عظیم انرژی و سایر مواد خامی است که حدس زده می‌شود در این منطقه وجود دارد؛ اما کم‌وکیف آن هنوز به درستی روشن نشده است. نویسنده مقاله «نبرد برای طلای سیاه در قفقاز» می‌نویسد نفت دریای خزر، گاز ترکمنستان، پنبه ازبکستان، طلای قرقیزستان و ... انگیزه اصلی توجه بسیاری از کشورها و شرکت‌های بزرگ جهان به این منطقه است.^(۳) ذخایر منطقه خزر را ۶۸ میلیارد بشکه تخمین زده‌اند که ۹۰ درصد آن بین مرزهای جنوبی جمهوری آذربایجان تا مرزهای قزاقستان قرار دارد و پس از خاورمیانه دومین حوزه نفتی جهان به‌شمار می‌رود. حتی حدس زده شده که تا سال ۲۰۱۰ تولید نفت این منطقه به ۳/۴ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. اما بارها نسبت به این ارقام ابراز شک و تردید شده است؛ هرچند نسبت به ذخایر گاز ترکمنستان که حدود ۲۱ تریلیون مترمکعب برآورد شده است کمتر تردید روا می‌دارند.

اما همان‌طور که گفته شد ثروت‌های طبیعی این منطقه تنها انگیزه حضور یا علاقه قدرت‌های دیگر در این منطقه نیست بلکه انگیزه‌های سیاسی، امنیتی و استراتژیک و ملاحظات ژئوپلیتیک نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چنانکه لوموند دیپلماتیک طی مقاله‌ای به اهمیت ژئوپلیتیک قفقاز اشاره کرده و آن را در ردیف مسایل بسیار مهم جهان آینده و عاملی برای کشمکش بین قدرت‌های بزرگ جهان توصیف می‌کند.^(۴)

در حقیقت اهمیت ژئوپلیتیک حوزه خزر از آن روست که در چهارراهی واقع می‌شود که چندین زیرسیستم منطقه‌ای را به هم متصل می‌سازد: از یک سو اروپا و از سوی دیگر خاورمیانه، در یک طرف قفقاز و در طرف دیگر آسیای مرکزی. از همه مهم‌تر اینکه اگر روسیه از زیر بار مشکلات داخلی خارج شود و قدرت خود را بازسازی کند دوباره در جهت سلطه بلامنازع و یک‌سویه بر مناطقی اقدام خواهد کرد که پیش از این جزو امپراتوری شوروی بوده‌اند. مسأله ایران و بنیادگرایی اسلامی هم هنوز می‌تواند سالیان درازی خواب غراب را آشفته سازد به همین دلیل چنانکه خواهیم دید سیاست میان مدت آمریکا در جهت محاصره ایران و استراتژی درازمدت آن بر کنترل روسیه استوار خواهد بود.

از سوی دیگر، همان‌طور که اشاره شد آنچه زمینه این کشمکش‌ها را فراهم می‌سازد ضعف کشورهای تازه به استقلال رسیده و رژیم‌های ناپایدار آنهاست که نه تنها مقاومتی را در برابر حضور بیگانگان بر نمی‌انگیزد بلکه خود چنین حضوری را تمنا می‌کنند.

جمهوری آذربایجان نمونه بارز چنین ضعف و تقاضایی را عرضه می‌دارد. از سه کشور تازه تأسیس ساحل خزر، جمهوری آذربایجان بیش از دیگران به دلیل ذخایر انرژی از یک سو و جاه‌طلبی‌های رهبران آن از سوی دیگر در معرض کشمکش‌های سیاسی و نظامی قرار گرفته است. آنچه فرآیند مداخلات خارجی را در این کشور تشدید می‌کند، فقدان یک نظام سیاسی باثبات، فساد مالی و زدوبندهای سیاسی نخبگان حاکم است. رفت و آمد سریع دولتمردان که هر یک دارای گرایش خاص هستند مثل مطلب‌اف کمونیست و ایلچی بیگ ناسیونالیست و

طرفدار ترکیه و حیدرعلی‌اف عضو سابق کا.گ.ب و طرفدار روسیه بر وخامت اوضاع این کشور می‌افزاید. افزون بر این جمهوری آذربایجان با ۷/۲ میلیون نفر جمعیت درگیر جنگی طولانی با ارمنستان گردید که به قیمت از دست دادن ۲۰ درصد از اراضی آن تمام شد.^(۵) مهمترین مسأله سیاست خارجی این کشور در آغاز، تنظیم رابطه با سه کشور منطقه یعنی روسیه، ایران و ترکیه بود. روسیه در پی حفظ منافع خود در این کشور از طریق حفظ بقایای حزب کمونیست در قدرت بود و ایران دارای بیشترین سابقه نفوذ فرهنگی و قومی با آذربایجان بود که زمانی یکی از ایالات آن محسوب می‌شد، به‌ویژه آنکه اکثر مردم جمهوری آذربایجان شیعه هستند. در عین حال تحت تأثیر گرایش‌های لائیک دولتمردان همراه با پاره‌ای اشتباهات از سوی مسئولین ایرانی روابط مناسبی بین دو کشور به‌وجود نیامد. اما ترکیه که فقط دارای اشتراک زبانی با مردم آذربایجان بود از مرضی که گریبانگیر اغلب کشورهای تازه به استقلال رسیده می‌شود، یعنی غلو در هویت ملی و زبانی بهره‌گرفت و در پناه حمایت‌های آمریکا به بیشترین نفوذ سیاسی دست یافت. در عین حال، بین ترکیه و جمهوری آذربایجان کشور ارمنستان حایل است که پیوسته از نسل‌کشی ارمنیان به دست ترک‌ها در سال ۱۹۱۵ و پیش از آن یاد می‌کند. این فاصله در نهایت می‌تواند به نفع ترکیه رقم بخورد. زیرا از نظر حفظ تمامیت ارضی باعث نوعی اطمینان خاطر در حکومت جمهوری آذربایجان می‌شود.

قزاقستان برعکس بزرگترین و معتبرترین کشور حوزه خزر بعد از روسیه و ایران و مهمترین عضو کشورهای همسود است. این کشور با ۱۷ میلیون نفر جمعیت که ۴۳ درصد آن قزاق و بقیه از نژادها و اقوام دیگر هستند از ثبات سیاسی و زمینه‌های رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است.^(۶) به نظر می‌رسد مطامع سیاسی کشورهای خارجی نسبت به قزاقستان از سایر کشورهای منطقه کمتر است. در عین حال، علاوه بر روسیه، چین و کشورهای غربی علاقه زیادی به سرمایه‌گذاری در این کشور نشان می‌دهند. چنانکه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و همچنین بانک اروپایی توسعه و ۱۵ کشور اروپایی از سال ۱۹۹۳ به سوی این

کشور هجوم آورده و ظرفیت‌های آن را مورد سنجش قرار داده‌اند و در پاره‌ای موضوعات نیز به توافق رسیده‌اند. (۷)

ترکمنستان سومین کشوری است که در حوزه دریای خزر نظر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را به خود جلب می‌کند. این کشور را عده‌ای به لحاظ منابع طبیعی، جمعیت اندک و ویژگی‌های اجتماعی با کویت دهه ۱۹۶۰ مقایسه می‌کنند. (۸) مساحتی حدود ۴۸۸۱۰۰ کیلومتر مربع (که ۳۵۰ هزار کیلومتر آن را کویر تشکیل می‌دهد) با جمعیتی قریب ۵ میلیون نفر که ۷۲ درصد آن را ترکمن‌ها در بر می‌گیرند؛ همراه با حجم عظیم ذخایر گاز این کشور را از بسیاری درگیری‌های سیاسی و ارضی که سایر کشورهای مشابه با آن روبرو هستند دورنگه داشته است. سیاست خارجی آن نیز بر مبنای بهبود روابط با همسایگان به‌ویژه ایران در ثبات سیاسی آن مؤثر بوده است. علاوه بر روسیه که نگاه نگران خود را نسبت به ایالات سابق خود حفظ کرده است کشورهای منطقه مثل ایران و ترکیه و کشورهای غربی و ژاپن به دنبال روابط اقتصادی با این کشور هستند.

۲. محورهای اتحاد و رقابت در حوزه خزر تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

چنانکه قابل پیش‌بینی بود کشمکش‌های حوزه خزر در دو سطح منطقه‌ای و جهانی جریان یافت و همسوسدن این دو سطح نیز امری محتمل و تا حدی طبیعی بود. در سطح منطقه‌ای دو رقیب عمده یعنی ترکیه و ایران از آغاز فروپاشی شوروی وارد رقابتی همه‌جانبه شدند و در سطح جهانی رقابت آمریکا و روسیه محور اصلی منازعات و استراتژی‌ها قرار گرفت. در این میان سه قدرت دیگر یعنی اتحادیه اروپا، چین و ژاپن نیز به نحوی در این معادله درگیر می‌شوند که استراتژی آنها تحت‌الشعاع رویارویی دو قدرت بزرگ قرار دارد؛ هرچند که این سه بازیگر به دنبال منافع خاص خود و استقلال عمل بوده و از قطبی شدن رقابت‌ها، خشنود هستند. در عین حال وضعیت قدری پیچیده‌تر از این معادله ساده است. زیرا اروپا و آمریکا

در عین رقابت با یکدیگر در این نکته همراهند که باید از بازسازی قدرت روسیه و سلطه مجدد آن بر منطقه جلوگیری کرد، در حالی که روسیه نگران تحکیم نفوذ خود در کشورهای همسود و گسترش ناتو به این کشورها است. اما نگاه اروپا و آمریکا به این قضیه یکسان نیست. آمریکا به دنبال نفوذ همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی و در نتیجه انسداد مرزهای ایران و پس‌راندن روسیه است؛ در حالی که اروپا بیشتر به دنبال فتح بازارهای منطقه و منافع اقتصادی است.

الف) قدرت‌های منطقه‌ای

دو کشور ایران و ترکیه و در مرتبه‌ای دورتر پاکستان و عربستان جزو قدرت‌هایی هستند که می‌توانند در سطح منطقه‌ای به ایفای نقش بپردازند. ایران در این میان از موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک کاملاً استثنایی برخوردار است. زیرا از یک سو جزو کشورهای ساحلی خزر است و از سوی دیگر علائق تاریخی و فرهنگی بین این کشور و بسیاری از کشورهای منطقه و نزدیکی جغرافیایی آن، این کشور را به صورت یک بازیگر غیرقابل چشم‌پوشی در منطقه درآورده است. نفوذ ایران در آسیای مرکزی تا معاهده ۱۸۸۱ آخال که این مناطق را به روسیه واگذار کرد حالتی رسمی و عینی داشت. در حوزه قفقاز و آران نیز حاکمیت ایران تا آغاز قرن نوزدهم و به‌طور مشخص تا معاهده ۱۸۲۸ ترکمانچای برقرار بود. علاوه بر آن، وسعتی برابر با ۱۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع و ۸۰۰ کیلومتر ساحل مرزی خزر و جمعیتی بالغ بر ۷۰ میلیون نفر، یک ارتش مجهز، منابع طبیعی و ثروت قابل ملاحظه از جمله عواملی هستند که امکان نقش‌پردازی ایران را فراهم می‌آورند. آنچه در این میان ایران را از ایفای یک نقش اساسی و کامل باز می‌دارد فقدان یک خط مشی اصولی و یکپارچه در روابط خارجی، موانع ایدئولوژیک، معارضة نابرابر با غرب و نگرانی حکومت‌های منطقه از گسترش انقلاب و اهداف ایران است. اما ترکیه با جمعیتی برابر با ایران و وسعتی به مراتب کمتر و دوری جغرافیایی، به دلیل

حسن رابطه با غرب با هیچ‌یک از موانع فوق روبرو نیست. در عوض، موقعیت جغرافیایی آن به گونه‌ای نیست که بتواند در حوزه خزر با ایران رقابت کند. ایران و ترکیه با دو سیاست کاملاً متضاد یعنی سیاست مذهبی ایران و سیاست لائیک ترکیه، از آغاز انقلاب اسلامی با نوعی سوءظن نسبت به اهداف یکدیگر، روابط تنش‌آلودی را با یکدیگر ادامه داده‌اند. این نگاه نامطمئن که ریشه‌ای تاریخی دارد و به دوران امپراتوری عثمانی و صفوی برمی‌گردد در دوران فروپاشی شوروی با رقابت گسترده سیاسی و اقتصادی در سرزمین‌های تازه به استقلال رسیده آسیای مرکزی و قفقاز همراه گردید. ایران به گروه‌ها و احزاب اسلام‌گرا و ترکیه به گرایش‌های مدرن و غرب‌گرا و حساسیت‌های زبانی این کشورها تکیه کردند. در نتیجه توده‌های مردم در این کشورها به‌رغم علاقه‌ای که به آموزه‌های اسلامی داشتند مایل نبودند پس از رهایی از رژیم‌های تمام‌خواه به یک نظام اسلامی که به هر صورت با آزادی‌های بی‌حد و حصر نوع غربی مغایرت دارد روی آورند. از سوی دیگر صنایع و اقتصاد ایران هم در حدی نبود که بتواند به سرعت به فتح بازارهای منطقه اقدام کند؛ در حالی که ترکیه با حضور صدها شرکت خارجی در خاک خود که به تولید و مونتاژ کالاهای مختلف مشغول بودند در این امر موفق‌تر عمل کرد. دیگر آنکه ترکیه با برنامه‌ریزی‌های دقیق‌تر و سنجیده‌تر اهداف خود را گام به گام تعقیب می‌کرد، ایران با سیاست «تونیکی می‌کن و در دجله انداز» گاه به پیش و گاه به پس می‌رفت. اما آنچه سبقت ترکیه را توجیه می‌کند نه عامل دیپلماتیک و نه عوامل دیگر بلکه حمایت غرب از این کشور است که به پاداش خوش خدمتی‌های بی‌دریغ ترکیه صورت می‌گیرد.

دو کشور عربستان و پاکستان نقش چندانی در مسایل منطقه خزر ندارند؛ اما دخالت آنها همیشه به صورت غیرمستقیم محتمل است. دفاع از گروه‌های سیاسی خاص، تبلیغات و هابیت، کمک‌های مالی، ارائه خدمات به آمریکا در مواقع اضطراری و مواردی از این قبیل را باید در معادلات سیاسی آسیای مرکزی، قفقاز و خزر ملحوظ داشت. اما همان‌طور که اشاره شد محور اصلی کشمکش‌های منطقه‌ای رقابت ایران و ترکیه است. این رقابت چنانکه اشاره شد موضوعی

نیست که مربوط به یک عامل خاص باشد. در گذشته دو نظام مذهبی متفاوت امپراتوری‌های صفویه و عثمانی را رودرروی یکدیگر قرار داد. اوج این رویارویی در جنگ چالدران بود که به سال ۱۵۱۴ اتفاق افتاد. درگیری دو کشور تا پایان عصر عثمانی و به قدرت رسیدن آتاتورک ادامه یافت. در این زمان رژیم‌های مشابهی در دو کشور شکل گرفت. هر دو کشور شاهد ظهور یک قدرت نظامی اقتدارگرا و لائیک و غرب‌گرا بودند.^(۹) از این زمان تا انقلاب اسلامی ایران روابط حسنه‌ای بین دو کشور برقرار بود هرچند در حوزه‌های فرهنگی رقابت همچنان ادامه داشت. به نظر می‌رسد تجربه توسعه اقتدارگرا در ترکیه شاهد موفقیت بیشتری نسبت به ایران بود.^(۱۰) شاید همین امر سبب استمرار رژیم سیاسی لائیک در ترکیه و شکست آن در ایران بود. به هر صورت ضدیت نظام سیاسی جدید در ایران و افراط در غرب‌گرایی در ترکیه که همسویی و اتحاد با اسرائیل را به دنبال آورد، از نو فاصله عظیمی بین ایران و ترکیه به وجود آورد. در مجموع معارضة جمهوری اسلامی ایران و ترکیه در سه بُعد قابل ملاحظه است. یکی در بُعد مذهب و دیگری در بُعد ناسیونالیسم ایرانی و ترکی و بالاخره در بُعد رابطه با غرب. عضویت ترکیه در ناتو، ایفای نقش کارگزار غرب در منطقه خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی، عضویت در شورای اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا، تقاضای عضویت در اتحادیه اروپا و از همه حادثر همسویی با اسرائیل در برابر ضدیت ایران با غرب و اسرائیل، زمینه‌های اصلی تعارض میان دو کشور را تشکیل می‌دهد. در عین حال زمینه همکاری و همگرایی بین دو کشور به کلی مفقود نیست. مسایل امنیتی و اقتصادی تاکنون سبب شده است تا دو کشور از درگیری حاد با یکدیگر پرهیز کنند. علاوه بر عضویت هر دو کشور در سازمان همکاری اقتصادی (اگو)، صادرات گاز ایران به ترکیه که قرارداد اولیه آن در زمان نخست‌وزیری اربکان و حاکمیت حزب اسلام‌گرای رفاه در ترکیه در سال ۱۹۹۶ منعقد شد و همچنین روابط دوجانبه تجاری که ارزش آن در اواسط دهه ۱۹۸۰ به ۲/۵ میلیارد دلار رسید،^(۱۱) و سپس اندکی پایین آمد و مجدداً افزایش یافت و سابقه فرهنگی و سیاسی دو کشور و آشنایی هر دو جامعه با پدیده دولت در میان کشورهایی که تاریخ

تولد آنها به قرن بیستم باز می‌گردد و از بحران هویت و مشروعیت رنج می‌برند سبب شده است تا نقش دو کشور در مسایل منطقه‌ای به نقش آلمان و فرانسه در وحدت اروپا شباهت پیدا کند. به عبارت دیگر همگرایی منطقه‌ای در گرو ترک رقابت‌های شدید و مناقشات آشکار و پنهان ایران و ترکیه است.

به‌رغم همه این عوامل رقابت دو کشور در حال حاضر در آسیای مرکزی و حوزه خزر بسیار جدی است. ترکیه به پشتیبانی غرب علاوه بر اقدامات جسورانه اقتصادی و کنش‌های مغرورانه سیاسی گاه به‌طور علنی در تهدید جمهوری اسلامی بی‌پروایی نشان می‌دهد. نمونه آن اعزام هواپیماهای جنگی به جمهوری آذربایجان در تابستان ۲۰۰۱ در برابر ممانعت ایران از حفاری شرکت‌های فعال در جمهوری آذربایجان در دریای خزر بود. برگ‌های برنده ترکیه علاوه بر حمایت غرب، غریزدگی و جاذبه‌های آن برای مردم تازه به استقلال رسیده، زبان ترکی و نداشتن مرز مشترک با کشورهای منطقه است که عامل اخیر باعث نوعی اطمینان خاطر برای این جوامع است، در حالی که سیاست اسلام‌گرای ایران فقط در پاره‌ای محافل و در میان اقلشار خاصی گوش شنوا دارد. از سوی دیگر، تکیه صرف بر اسلام‌خواهی و فراموش کردن برگ برنده فرهنگ ملی و شعر پارسی سبب می‌شود تا تمام دولت‌های منطقه که با یک اپوزیسیون اسلامی روبه‌رو هستند ایران را به حمایت از آن متهم سازند. این امر می‌تواند به تبلیغات غرب که ایران را به توسعه طلبی متهم می‌کند اعتبار بخشد.^(۱۲)

ب) رقابت‌های جهانی و انطباق آن با رقابت‌های منطقه‌ای

آیا این امکان وجود دارد که رقابت ایران و ترکیه با رقابت‌های جهانی و فرامنطقه‌ای گره خورده و زمینه ائتلاف‌ها و اتحادهای وسیعی را فراهم سازد و این منطقه را به صورت کانون درگیری‌های بین‌المللی آینده درآورد؟

بی‌شک محور اصلی تنش‌ها و تعارض‌ها رویارویی آمریکا و روسیه در این منطقه است.

روسیه از همان زمان که مقدمات استقلال جمهوری‌های آسیایی خود را فراهم می‌ساخت طرح یک استراتژی نواستعماری را نیز به منظور سلطه اقتصادی بر این کشورها همراه با وابستگی سیاسی آنها تدارک می‌دید که اتحادیه کشورهای همسود پوشش حقوقی آن محسوب می‌شد؛ درست مانند سیاست انگلستان پس از مواجه شدن با موج استعمارزدایی. از سوی دیگر آمریکا با اطلاع از این موضوع تمام تلاش خود را به کار بست تا بازسازی و ساماندهی مجدد روسیه را به تعویق اندازد و در همین دوره رشته‌های نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را در این منطقه تقویت کند. «توجه آمریکا به این منطقه که از آغاز ۱۹۹۱ آشکار شد دو دلیل عمده داشت: یکی اقتصادی و مرتبط با منابع انرژی و دیگر ژئواستراتژیک که مربوط به جلوگیری از بازگشت روسیه به این کشورها می‌شد. در نتیجه مسأله گاز و نفت خزر صرفاً یک مسأله فنی نیست بلکه به شدت با مبارزه قدرت آمریکا و روسیه گره خورده است».^(۱۳) هرچه سیاست‌های آمریکا روشن و قاطع بود برعکس اروپایی‌ها باشک و تردید فراوان و احتیاط بیش از حد به این منطقه می‌نگریستند. حتی «حضور انگلیسی‌ها، آلمان‌ها و فرانسوی‌ها در کنسرسیوم‌های فعال در این منطقه نیز بسیار محتاطانه است»^(۱۴)، در حالی که روابط سرد ایران و آمریکا از یک سو و نگرانی‌های پنهان ایرانیان نسبت به اهداف روسیه از سوی دیگر، بهترین زمینه را برای همکاری‌های ایران و اتحادیه اروپا فراهم آورده است. اما در حال حاضر چنانکه گفته شد محور اصلی منازعه آمریکا و روسیه است که هر یک بر متحدان منطقه‌ای خود تکیه می‌کنند. نویسنده کتاب «دریای جدید خزر و کشمکش‌های پسا شوروی» در فصل دوم کتاب خود زیر عنوان کاسپین: خلیج وارونه؟ می‌نویسد: «روس‌ها برای پس راندن آمریکایی‌ها در این مناطق فقط روی ایران حساب می‌کنند در حالی که آمریکایی‌ها از مساعدت‌های اقتصادی یا نظامی و حتی فرهنگی آنکارا، اسلام‌آباد، اسرائیل یا ریاض بهره می‌گیرند. در این اوضاع و احوال هر تنش قومی در حوزه دریای خزر یا پیرامون آن مانند ناآرامی‌های آبخاز یا کردستان مورد استفاده این دو رقیب قرار می‌گیرد. این منازعه ابعادی جهانی داشته و برای آینده تعیین‌کننده است».^(۱۵)

در این منازعه تعیین‌کننده توانمندی اقتصادی، نظامی و صنعتی آمریکا با موقعیت جغرافیایی روسیه تا حدی به توازن می‌رسد، اما در نهایت وجود دوستان متعدد منطقه‌ای آمریکا و توانمندی فزاینده فنی و نظامی این کشور موازنه را به نفع آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن تغییر خواهد داد. طرح این سؤال نیز خالی از فایده نیست که آیا تغییری در اتحاد و ائتلاف‌ها امکان‌پذیر است؟ طرح این سؤال از آن روست که در یک الگوی عقلایی بهترین سناریو برای غرب اتحاد با ایران برای مقابله با نفوذ روسیه است. این همان وضعیتی است که در زمان رژیم گذشته برقرار بود. ایران از بهترین موقعیت جغرافیایی برخوردار است و تنها کشوری است که در صورت تسلیح و تجهیز می‌تواند به مقابله با روسیه برخیزد. اما چنانکه می‌دانیم روابط ایران و آمریکا در حد صفر است و برعکس روابط آمریکا با رقبای منطقه‌ای ایران یعنی ترکیه و اسرائیل بسیار دوستانه است. رقبای منطقه‌ای ایران از این وضعیت برای پیشی گرفتن بر ایران بهره می‌گیرند. ایران سعی کرد در برابر مثلث اسرائیل - ترکیه - آذربایجان، مثلث ایران - ارمنستان - یونان را به وجود آورد و در این راه از حمایت روسیه برخوردار بود. سخن از یک مثلث کارآمدتر دیگر یعنی هند - ایران - روسیه هم در میان بود. اما موانع ساختاری در ایران از جمله منع قانون اساسی در زمینه ورود به اتحادیه‌های نظامی دست ایران را در پردازش یک سیاست خارجی کارآمد بسته است. در هر صورت پیوند رقابت‌های منطقه‌ای با رقابت‌های جهانی امری اجتناب‌ناپذیر است و این نکته باعث پیچیدگی اوضاع منطقه می‌شود. در این اوضاع و احوال، سیاست ایالات متحده آمریکا که از پشتیبانی متحدان منطقه‌ای خود بهره‌می‌گیرد از اهمیت خاصی برخوردار است. با این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت وضعیت آینده منطقه تا حد زیادی به استراتژی‌های آمریکا وابسته است.

سیاست آمریکا در حوزه خزر را می‌توان به سه دوره تاریخی تقسیم کرد. یکی از فروپاشی شوروی تا سال ۱۹۹۳ و دیگری از ۱۹۹۳ تا حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و سوم پس از ۱۱ سپتامبر. البیوه روا از صاحب‌نظران مسایل آسیای مرکزی در این خصوص می‌نویسد: تا سال

۱۹۹۳ غربی‌ها از افزایش نفوذ روسیه که می‌توانست مانعی در برابر بنیادگرایی اسلامی - ایرانی ایجاد کند حمایت می‌کردند. اما از سال ۱۹۹۴ اوضاع عوض شد. چشم‌انداز بهره‌برداری از منابع انرژی آسیای مرکزی و دریای خزر شرکت‌های غربی را متوجه سرمایه‌گذاری‌های درازمدت کرد. از این زاویه تحدید قدرت مانور روسیه و ایران و در حاشیه قرار دادن این دو کشور مورد توجه قرار گرفت. (۱۶) در همین راستا بود که قانون داماتو در سال ۱۹۹۶ و تأکید بر خطوط لوله باکو-جیحان در سال ۱۹۹۷ به منظور تضعیف ایران و مداخله در بحران کوزوو و درهم شکستن متحد روسیه یعنی صربستان و دامن زدن به مبارزات مردم چچن همراه با بهره‌گیری از بحران‌های اقتصادی و پولی روسیه در جهت تضعیف این کشور صورت گرفت. اما به نظر می‌رسد پس از حوادث ۱۱ سپتامبر استراتژی جدیدی در حال شکل گرفتن باشد.

۳. پیش‌بینی وضعیت پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

الف) وضعیت جدید

اینکه حوادث ۱۱ سپتامبر ساختگی بود یا واقعی مهم نیست بلکه مهم این است که بدانیم آیا تحولی در وضعیت جهان به وجود می‌آید یا نه. به نظر می‌رسد آمریکا از این حوادث بهره می‌گیرد تا استراتژی اصلی خود را که برای دوران پس از جنگ سرد طراحی کرده است به مرحله اجرا بگذارد. تحقق این استراتژی به مقدماتی نیاز داشت که طی دهه ۱۹۹۰ تا حدی فراهم آمد. جنگ خلیج فارس ابزارهای لازم را برای سلطه اقتصادی آمریکا در اختیار این کشور گذاشت تا مقدمات صلح آمریکایی را فراهم سازد.

در حقیقت استراتژی کلان غرب در این دوره در کتاب یک نویسنده فرانسوی زیر عنوان «امپراتوری و بربرهای جدید» (۱۷) تشریح شده است، هرچند نویسنده از تمثیلی که آورده درس لازم را نگرفته است. زیرا در نهایت این بربرها بودند که بر امپراتوری رم سلطه یافتند و امپراتوری رم کفاره گناه سرپیچی از تعلیم و تمدن ساختن بربرها را می‌پرداخت. در این کتاب آمده است

که وقتی رم آخرین رقیب خود یعنی امپراتوری کارتاژ را شکست داد اسکپیون سردار رمی دچار وحشت شد و از پلیب مورخ یونانی پرسید چگونه می‌توانم این امپراتوری را بدون داشتن دشمن اداره کنم. پلیب چند روز اندیشه کرد و باز آمد و گفت بررها. از آن پس آلترناتیورم - بربر به مدت چند قرن به حفظ امپراتوری کمک کرد (ولی چنانکه اشاره شد در قرن پنجم میلادی به دست بربرها افتاد). نویسنده نتیجه می‌گیرد: اینک که غرب آخرین دشمن خود یعنی شوروی را به زانو درآورده است برای حفظ همبستگی خود باید مردم جهان سوم را به عنوان دشمن خود علم کند و از آن میان چند کشور مثل ایران و برزیل را به عنوان ضربه‌گیر انتخاب کند تا انفجار جمعیت آسیبی به غرب نرساند و این کشورها سرریز جمعیت را در درون جذب کنند. به این ترتیب غرب دشمن لازم را پیدا می‌کند،^(۱۸) و در همان حال نگرانی زیادی از آن ندارد. این استراتژی اینک مورد توجه قرار گرفته است. آمریکا که پس از جنگ دوم خلیج فارس و قدرت‌نمایی در صربستان و استفاده از شبکه‌های تروریستی در جهان سوم قدرت خود را در جبهه شمال مستحکم ساخته است باید انسجام اردوگاه شمال را در برابر جنوب به وجود آورد. جنوب نیز ابتدا باید مورد تصفیه قرار گیرد و تمام دولت‌هایی که گمان می‌رود تروریسم را تغذیه می‌کنند مقهور و منکوب شوند. زیرا در عصر جهانی شدن که مرزها از بین می‌رود «همه از این امکان برخوردار می‌شوند که خود را با دیگران مقایسه کنند و همه در ارتباط با هم قرار گیرند»^(۱۹) و دولت‌های ملی نقش سابق خود را از دست می‌دهند، تنها سلاح خطرناک بی‌نویان، ترور خواهد بود. این استراتژی در برابر رژیم شبه فئودالی قبلی است که در آن هریک از کشورهای صنعتی صاحب حوزه‌های نفوذ خاص خود و سهم مستقلی از بازار کشورهای جهان سوم بودند و ممکن بود در این رقابت رودرروی یکدیگر هم قرار گیرند. اما اینک اتحاد فئودال‌ها به رهبری آمریکا در برابر شورش‌های دهقانی شکل می‌گیرد.^(۲۰) آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند گسترش ناتو به اروپای شرقی و لحن ملایم‌تر روسیه نسبت به این گسترش است. زیرا ناتو در وضعیت جدید پوشش نظامی و در همان حال حافظ همبستگی شمال و کنفرانس کشورهای هفت‌گانه صنعتی و روسیه (۷+۱) به‌عنوان

سازمان اقتصادی و دموکراسی و حقوق بشر به عنوان پوشش ایدئولوژیک کشورهای شمال مطرح می‌شوند.

سیاست شمال متحد در برابر جنوب متفرق این است که کشورهای جنوب به پذیرش ایدئولوژی شمال به‌ویژه حقوق بشر که می‌تواند به تضعیف حکومت‌های مرکزی بینجامد تن در دهند. اقدام بعدی بالکانیزاسیون جهان سوم است. این اقدام قدرت‌های بالقوه را از هم می‌پاشد. قروض کشورهای جهان سوم نیز ابزار دیگری برای کنترل آنهاست. اینها همه استراتژی‌های حساب‌شده‌ای است که ربطی به برخورد تمدن‌ها ندارد.^(۲۱) اما آیا چنین استراتژی جز در کوتاه‌مدت قابل تحقق است؟ بی‌شبهه در آینده نزدیک رقابت‌های عظیمی بین آمریکا، اروپا، چین، ژاپن و روسیه در خواهد گرفت و وحدت شمال را از بین خواهد برد.

ب) بازتاب تحولات اخیر در حوزه خزر

اگر آنچه ترسیم شد کم‌وبیش تحقق‌پذیرد در آن صورت باید منتظر ائتلافی از قدرت‌های بزرگ صنعتی در حوزه خزر باشیم. در نتیجه، پیش از رسیدن به این مرحله تغییرات عمده‌ای در رژیم‌ها و نظام‌های سیاسی و حتی مرزهای کشورهای منطقه روی خواهد داد که در آن تمام رژیم‌های تکر، ناهمگن و استقلال‌طلب از بین خواهند رفت.^(۲۲) مقدمات این تغییر هم به دست خود این رژیم‌ها فراهم خواهد شد. آنچه در افغانستان گذشت پیش‌درآمد تغییر وضعیت در عراق و سایر نقاط خواهد بود. در یک کلام دولت ملی مستقل محلی از اعراب نخواهد داشت. تمام دولت‌های مستقل و خودحاکم جای خود را به دولت‌های ناظمی خواهند داد که حلقه واسط نظام بین‌الملل و نظم اجتماعی درونی باشند و حتی به عبارت روشن‌تر نقش تطبیق‌نظم درونی را با نظم بین‌المللی برعهده گیرند. بقای این دولت‌ها هم بسته به ایفای همین نقش خواهد بود که نمونه بارز آن رژیم ترکیه است. تمام مقاومت‌های فرهنگی، سیاسی و نظامی در هم شکسته خواهد شد.

در این صورت تسری ناتو به تمامی بخش‌های خزر به عنوان پوشش نظامی و در همان حال ضامن صلح و امنیت منطقه امری حتمی خواهد بود. تعارض‌های کنونی و رقابت‌های منطقه‌ای نیز یا از بین خواهند رفت یا در حد ناچیزی باقی می‌مانند. این وضع در حوزه خلیج فارس نیز به وجود خواهد آمد. زیرا این ائتلاف بر قلب انرژی جهان نیز سوار خواهد شد. تمام این عوامل ضامن صلح آمریکایی در یک دوره کوتاه خواهد بود. همان طور که اشاره شد به احتمال زیاد پس از یک دوره کوتاه رقابت‌های نهفته بین قدرت‌های بزرگ آشکار خواهد شد و جهان را به سوی یک جهان چندقطبی سوق خواهد داد. اما برای مدتی منطقه بیضوی شکلی که یک کانون آن دریای خزر و کانون دیگر آن خلیج فارس است به صورت یکی از پرآشوب‌ترین مناطق جهان در خواهد آمد.

یادداشت‌ها

1. Vicken Cheterian, "Bataille pour L'or noir dans le Caucase", Paris, *Maniere de voir*, Jan- Fev, 1998, p.4.
2. V. Cheterian, "Les mille et une guerres du Caucase, *Le Monde Diplomatique*, aout 1994, pp.4-5.
3. Bataille pour L'or noir..., art.cit.
4. Nur Dolay, «Grandes manoeuvres petrolieres dans le Caucase», *Le Monde diplomatique*, Juillet, 1995, pp.3-4.
5. Michele Khan, Herve Gicquiau, "Azarбайдjan", *Le Courier des pays de L'est*, Documentation Francaise, Mars - Avril 1995, p.20.
6. Alain Giroux, Herve Gicquiau, "Kazakhstan", *Le Courier des pay de L'est*, *op.cit.*, p.43.
7. *Ibid.*, p.43.

8. A.Giroux, Herve Gicquiau, "Turkmenistan", *Le Courier... op.cit.*, p.101.
9. Samih Vaner, "Iran et Turquie: Confluence et ambiguïté" *Geopolitique*, N.64, Janvier 1999, p.36.
10. See Ali Kazancigil, "De La modrnite' octroyee far L'etat a la Modernite engendree far La Societe" in Samih Vaner, *Modernisation Autoritaire en Turquie et en Iran*, Paris Harmattan, 1991, pp.19-31.
11. F. Ali Khavand, "Dimension Orientale de la Diplomatice Turque: L'Iran et la Turquie", in F.A. Khavand, *Le Nouvel Ordre Commercial Mondial*, Nathan, 1997, p.96.
12. See Hanna Yousif Freij, "State interests vs. The umma: Iranian Policy in Central asia", *Middle East Journal*, Vol.50. N.1, Winter 1996, pp.71-83.
13. Andre Dulait, Francois Thual, *La nouvelle Caspienne: Les enjeux Post - Sovietiques*, Paris, Marketing, 1998, p.24.
14. Andre Dulait, F.Thual, *op.cit.*, p.25.
15. *Ibid.*, p.24.
16. Olivier Roy, "L'Asie Centrale prend le Large" *Politique Internationale*, N.4, Hiver 1998-1999, p.131.
17. Jean. Christophe Rufin, *L'Empire et les nouveaux barbares*, Paris, JC. Lattes, 1991.
18. Gustave Massiah, "La Solidarite International entre les peuples, une Reponsea L'idee absurde de la guerre des civilisations" *CEDETIM* (Dec 2001).
19. B. Badie, "La Puissance americaine Condamnee a la Modestie" *Liberation*, 15-16 Sep 2001, p.4.
20. Philips S. Golub, "Guerre de Civilisations? *CEDETIM*, (Dec 2001).
21. See, J.Vaisse, Diplomatic Americaine: Un Nouveau Leadership? *Politique Internationale*, Dec 2001, pp.177-188.
22. Norberto Bobbio, "Egalite et inegalite, Le Clivage decisif" Paris, *Esprit*, Avril, 1996, pp.19-30.